

ترجمان انقلاب

فوکودرایران

بهرز قمری تبریزی
ترجمه سارا زمانی



تقديم
به گلرخ

ترجمهٔ این کتاب را تقديم می‌کنم
به نیکان

فهرست <

- ۱۱ یادداشت نویسنده بر ترجمه فارسی
- ۱۳ پیشگفتار
- ۱۷ مقدمه: اعلام جرم علیه فوکو
- ۳۰ کاریکاتورهای دانمارکی، یازده سپتامبر و مصیبت نسبی گرایی
- ۴۵ [۱] شکستن دو مطلق
- ۴۵ جنبش انقلابی در ایران
- ۴۷ ایران جزیره ثبات
- ۵۵ «ده شب» در انجمن گوته
- ۶۲ درگذشت مصطفی خمینی و جنبش انقلابی
- ۶۷ «استعمار سرخ و سیاه»
- ۸۳ جمعه سیاه
- ۹۳ [۲] فوکو چگونه انقلاب ایران را معنا کرد؟
- ۹۸ تاریخ غایت‌گرا
- ۱۰۵ معنویت سیاسی
- ۱۱۲ آیا عصیانگری بیهوده است؟
- ۱۱۹ فوکو و معضل قانون
- ۱۲۳ [۳] کژنمایی انقلاب، کژخوانی فوکو
- ۱۲۳ تاریخی تجدیدنظرطلبانه
- ۱۲۸ سیاست اسلامی در برابر سیاست سکولار
- ۱۳۳ شرح وقایع انقلاب
- ۱۳۶ بازنمایی نادرست آیین‌های شیعی و ایدئولوژی سیاسی اسلامی دکتر شریعتی

۱۴۹ ادعای عوام‌فریبی آیت‌الله خمینی

۱۶۲ خشونت‌های پس از انقلاب

۱۶۶ بدخوانی فوکو

۱۷۹ [۴] عصر وحشت، مسائل زنان و سیاست‌های فمینیستی

۱۸۵ از انقلاب تا اختناق

۱۸۷ هم‌میهنان مبارز!

۱۹۲ رهایی، زنان و حجاب

۱۹۶ شش روز در ماه مارس: اعتراض زنان بدون جنبش زنان

۲۱۰ بار سنگین تاریخ بر دوش زنان نژاد سفید: کیت میلِت به ایران می‌رود

۲۲۴ گروه‌های زنان ایرانی در پاسخ به فمینیست‌های خارجی: «ممنون، ولی نه!»

۲۳۶ حق سخن گفتن، حق نمایندگی کردن

۲۴۰ «هشدارهای فمینیستی» و وضعیت زنان در جمهوری اسلامی

۲۴۷ [۵] روشنگری چیست؟

۲۴۷ انقلاب ایران به مثابه لحظه‌ای از روشنگری

۲۵۴ راه پیوند دوران اول و دوم تفکر فوکو

۲۶۲ لیبرال متأخر یا فیلسوف ناپشیمانِ حال؟

۲۷۰ معنویت و سوژه اخلاقی

۲۸۱ پارسیا: از شهامت دانستن تا شهامتِ عمل کردن

۲۸۵ جایگاه آخرین درس‌های فوکو

۲۹۱ نتیجه‌گیری

۲۹۱ تدوین تاریخ زمان حال

۲۹۹ پی‌نوشت‌ها

۳۵۱ واژه‌نامه

۳۵۷ نمایه

”

کشورهای پیشرفته صنعتی تنها نمایی از آینده خود را به ملل رو به توسعه نشان می دهند.

کارل مارکس، سرمایه

“

”

عصر مدرن دیگر نمی تواند معیارهای تحول خود را از اعصار دیگر وام بگیرد؛ هنجارهای مدرنیته از

درون خود آن شکل می گیرند. به جز اروپا، در کجا می توان سنتی یافت که با بینشی غنی، انرژی و

دید پرشهامت بتواند اندیشه ما را شکل دهد؟

یورگن هابرماس، گفتار فلسفی مدرنیته

“

”

فلسفه آینده تنها در حالتی وجود خواهد داشت که یا در جایی خارج از اروپا زاده شود و یا از دل

رویارویی اروپاییان و غیراروپاییان با هم و تأثیرپذیری آن ها از هم برآید.

میشل فوکو، درباره ذن بودیسم

“

یادداشت نویسنده بر ترجمه فارسی

قبل از هر چیز باید از مترجم این کتاب تشکر کنم که با زحماتی زیاد ترجمه‌ای رسا و بادقت به خوانندگان فارسی عرضه کرده‌اند. این کتاب چهل سال بعد از انقلاب اسلامی در ایران منتشر می‌شود، انقلابی که به‌راستی ستون‌های نظم جهانی را لرزاند و هنوز ابعاد، دلایل و پیامدهای آن، چه در محیط‌های آکادمیک و چه در محافل سیاسی، بحث‌برانگیز است. معروف است که وقتی هنری کیسینجر، وزیر خارجه وقت آمریکا، در ملاقاتش با نخست‌وزیر چین نظری را در مورد انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه جویا شد، چوئن لای در پاسخ گفت: «هنوز زود است که قضاوت کنیم». این پاسخ بی‌تردید مصداق بیشتری در مورد انقلاب ایران دارد. این منطق تاریخی انقلاب‌های جهانی است که دلایل بروز و پیامدهایشان همواره در هاله‌ای از ابهام باقی می‌مانند. تمام انقلاب‌های جهان‌برندگان و بازندگان داشته‌اند. برندگان همواره مؤلفین تاریخ بوده‌اند و بازندگان مغضوبین آن. در انقلاب ایران اما این معادله قدری از محور هنجاری خود خارج شد. هرچند در داخل کشور فعالیت‌های ارزنده‌ای در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی و ابعاد آن صورت گرفته است، اما آنچه به‌عنوان بیان غالب و ارزیابی اصلی در محافل آکادمیک مطرح شده آثاری است که در خارج از ایران و توسط کسانی تدوین و منتشر شده که چه به‌اختیار و چه به‌اجبار

جلای وطن کرده‌اند و در حاکمیت و مجامع داخلی روشنفکری پس از انقلاب جایگاهی نداشته‌اند.

من این کتاب را اساساً در گفت‌وگو و مباحثه با این گفتمان قالب در تئوری‌های مطرح در مورد انقلاب نگاشته‌ام. شاید برخی مطالب در ترجمه فارسی این کتاب بدیهی و پیش‌پاافتاده تلقی شوند، اما مهم به نظر من آن است که این نوشته را قدمی در نقض دوگانه‌بینی تاریخ‌نگاری خارج و داخل بدانیم. این مهم البته با یک کتاب و با یک گفتار و یک مباحثه به دست نخواهد آمد. امید آن است که این سرفصلی باشد برای گفت‌وگویی نو و پربار با تمام کسانی که بدون غرض‌ورزی‌های ایدئولوژیک و مواضع سیاسی به اهمیت تاریخی این انقلاب اذعان دارند و تحلیل و تفسیر آن را، خارج از تجلیل یا تحدید آثارش، در برنامه تحقیقات خود گنجانده‌اند.

بار دیگر با قدردانی از مترجم عزیز،

بهروز قمری تبریزی

رئیس بخش مطالعات ایران و خلیج فارس، دانشگاه پرینستون

پیشگفتار

به روشنی، جمعه‌ای بارانی در مهرماه ۱۳۵۶ را به یاد می‌آورم که، پس از یک روز کوهنوردی در کوه‌های تهران، با دوستانم پایین آمدیم و به مؤسسه‌ی گوته رفتیم، جایی که دومین شب از ده شب شعرخوانی در حال برگزاری بود. هزاران نفر زیر باران سیل‌آسا در باغ بزرگ مؤسسه نشستند، بعضی‌ها با چتر و بقیه هم (مثل من) بدون چتر. برای اولین بار چهره‌های ادبی شاخصی را می‌دیدم که مشتاقانه آثارشان را می‌خواندم و با افکارشان کاملاً همراه بودم. اگرچه شنیدن حرف‌ها با توجه به جمعیت انبوهی که در باغ جمع شده بودند دشوار بود، من نیز، مثل بقیه آدم‌های آنجا، آنچه گفته می‌شد را می‌دانستم. سخنران اصلی آن جمعیت ساکت بود.

شب‌های شعر گوته که در واژگان انقلاب ایران با تعبیر «ده شب» تثبیت شد به تجمع‌های بیشتری انجامید و این بار در پردیس‌های دانشگاهی و بدون مصونیتی که دیوارهای انجمن فرهنگی روابط ایران و آلمان برای آن مراسم اصلی فراهم کرده بودند. آنچه به چشم من گسترش بی‌وقفه این حرکت اعتراضی به شمار می‌رفت به راهپیمایی‌هایی در سطح خیابان‌ها و نهایتاً به قیام کل یک ملت تبدیل شد که آنچه آن جمعیت ساکت، تنها چند ماه قبل، قادر نبود به زبان آورد را با صدایی رسا اعلام می‌کرد: مرگ بر شاه، مرگ بر امپریالیسم آمریکا.

پس از آنکه تحقیقاتم برای این کتاب را آغاز کردم، خیلی زود متوجه شدم که اصلی‌ترین چالشی که برای نوشتن دربارهٔ جنبش انقلابی سال ۱۳۵۷ و تأملات فیلسوفانهٔ ناظری تیزبین مانند میشل فوکو با آن مواجه هستم پیدا کردن راهی معنادار برای پیش‌راندن در قلمروهای بی‌ثباتِ خاطره، اسطوره، ایدئولوژی و تاریخ است. من، به عنوان دانشجوی مبارزِ مارکسیست-لنینیستی که تجمع به راه می‌انداختم، جزوه‌های سیاسی می‌نوشتم، دانشجویان دیگر را به آرمان‌مان دعوت می‌کردم و در مبارزات روزانه‌ای شرکت داشتم که طی دورهٔ سهمناک حکومت نظامی در خیابان‌های تهران جریان داشت، به این وقایع احساس نزدیکی می‌کردم و نوشتن دربارهٔ آن‌ها برایم پیچیدگی مضاعفی پیدا می‌کرد. خودم را در موقعیتِ مخاطره‌آمیزِ کسی می‌دیدم که هم در لحظهٔ لحظهٔ برههٔ تاریخی خاصی زیسته است و هم با تعریف‌کردنش به میان آن رفته است. از وقتی تحقیق دربارهٔ این کتاب را شروع کردم و به بررسی منابع آرشیوی مربوط به این دوره مشغول شدم، خیلی از خاطراتم، از جمله همان خاطره‌ام از مؤسسهٔ گوته، در بستر پهناورتری قرار گرفتند، چیزی که باعث شد، در برخی مواقع، آن اهمیتی که پیش‌تر برای خاطراتم قائل شده بودم رنگ ببازد. دریافتم که چطور، خودآگاه یا ناخودآگاه، سیرِ خاصی از وقایع را در ذهنم چیده بودم که در زمینه‌ای از روایت‌های رقیب جا گرفته بود، روایت‌هایی که تحت تأثیر عواطف و فضای جنبش بودند.

در طول تحقیق، به‌طور فزاینده‌ای تردید کردم که آیا باید مشارکت خودم و آنچه شاهدِ عینیِ آن بوده‌ام را به مثابهٔ شکلی از دانشِ مرجح لحاظ کنم یا آنکه، برعکس، آن را نوعی انحراف از واقعیت بپندارم. من مشکلاتی مثل تطابق و بازنمایی واقعیت را به‌خوبی درک می‌کنم و نمی‌خواستم ادعا کنم که چاره‌ای نداشته‌ام

جز اینکه برای روایت خودم ارزش بیشتری قائل باشم تا واقعیتی که رخ داده است. بلکه، برعکس، نیازمند ارزیابی مجدد اهمیت تاریخی‌ای بودم که به تأثیر فضای انقلابی اطراف خودم نسبت می‌دادم و احتمالاً بزرگ‌ترین چالشی که پیش رویم بود فهم انقلاب از چشم‌انداز زمانی شکل‌گیری خودش بود و مقاومت در برابر وسوسه انداختن نقش‌ها بر دوش سایه جمهوری اسلامی که بر سر جنبش انقلابی‌ای افتاده است که منجر به تشکیل آن شده است.

به این نکته آخر به جدی‌ترین شکل توجه کرده‌ام. این کار ضروری بود زیرا هر دو طرف منازعه قدرت در دوران پس از انقلاب، چه آن‌ها که بر حکومت مسلط شدند و چه آن‌ها که تصفیه و سرکوب شدند، تمایل داشته‌اند تا جنبش انقلابی را همچون نمونه‌ای از دوگانه سیاست اسلامی در مقابل سیاست سکولار در نظر بگیرند. پس از انقلاب، حکومت حکمرانی خود را به مثابه نتیجه تردیدناپذیر انقلاب قداست می‌بخشد. مناسک دینی و جهان‌نمادین طوری تغییر کرده‌اند که اقتضائات انقلاب به بنیادهای رسمی، حقوقی و عقیدتی یک حکومت اسلامی ترجمه شده‌اند. مخالفان تأسیس جمهوری اسلامی نیز با تعبیر حکومت تئوکراتیک پس از انقلاب به مثابه نتیجه گریزناپذیر خصلت اسلامی جنبش انقلابی در همان مسیر گام برداشته‌اند.

جنبش انقلاب ایران امکانی جهان-تاریخی بود برای عبورکردن از سیاست دوگانه اسلام‌گرا / سکولار، فرصتی بود برای تصور شکلی نانوشته از سیاست‌ورزی در «آستانه امر نو». من به این موضوع توجه کرده‌ام به جای اینکه بر دشواری‌ای تأکید ورزم که از تطبیق خاطره رویدادها با فرایندهای تاریخی و اقتضائات مفهومی ایجاد می‌شود.

در حین نوشتن این کتاب، بسیاری از همکاران و منتقدانم می‌پرسیدند «چرا باید آنچه فوکو دربارهٔ انقلاب ایران گفته است برای ما اهمیت داشته باشد؟»، «مگر او هم یکی دیگر از آن روشنفکران فرانسوی مغلق‌گو نیست که این عادت استعماری را دارند که دربارهٔ مسائل مردمان دیگر فضولی کنند؟». گمان می‌کنم این‌ها سؤالات موجهی هستند. من این کتاب را به مثابهٔ شرحی بر آثار فوکو در نظر نگرفته‌ام، بلکه مقالات او دربارهٔ انقلاب اسلامی را پنجره‌ای فوق‌العاده یافتم که از آن می‌توان به وقایع انقلابی ایران، بیرون از چارچوب‌های گفتمانی‌ای که انقلاب‌ها را شرح می‌دهند، نگاه کرد. این واقعیت که انقلاب ایران نظریهٔ فوکو دربارهٔ قدرت و سوژکتیویته را تغییر داده است نیز از نظر من، بیش از آنکه به خود فوکو مربوط باشد، ناشی از اهمیت مفهومی و خلاقانهٔ انقلاب ایران است.

امعان‌نظر به اهمیت نظری تجربهٔ تاریخی اروپا -از شکل‌گیری مناسبات طبقاتی، نژادی و جنسیتی تا دولت و سیاست، دورهٔ حیات و پیری، قدرت و سوژکتیویته و...- در قلب اروپا محوری قرار گرفته است و امر جهان‌شمول تجربهٔ انضمامی اروپاست که کلیت بخشی شده است. فوکو، چه در مقاله‌هایش و چه در چرخش‌های آینده‌اش، سرنخ‌های مفیدی به دست ما می‌دهد که چطور می‌توان انقلاب ایران را فهم کرد، بدون آنکه آن را در محک نظریه‌های اروپا محور قدرت، سیاست و تاریخ جا دهیم. در خلال نوشتن این کتاب فهمیدم که فوکو نتوانسته است اهمیت نظری تجربهٔ ایرانیان را به درستی بیان کند. او اگرچه در نوشته‌های متأخرش نظریه‌ای دربارهٔ سوژکتیویته را گسترش می‌دهد، اما هیچ‌گاه آن نظریه را به سرچشمه‌هایش وصل نمی‌کند: معنویت سیاسی سوژه‌های انقلابی در خیابان‌های تهران.

مقدمه

اعلام جرم علیه فوکو

آیا ممکن است ملت‌ها آینده‌ای را تصور، و سرنوشتی را خارج از طرح‌بندی‌ها و الگوهای موجود تغییرات تاریخی و اجتماعی طلب کنند؟ آیا ممکن است در ورای اصول و طرح‌های فکری روشنگری به کرامت، خشوع، عدالت، و آزادی اندیشید؟ پرسش‌هایی از این دست انگیزه نگارش این کتاب شدند.

من در برلین و در حال اتمام اولین پیش‌نویس این کتاب بودم که موج عظیم خیزش‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱ شمال آفریقا و خاورمیانه را فراگرفت. بسیار جالب بود که، طی چندین هفته متوالی، خواندن و نوشتن دربارهٔ جستارهای فوکو پیرامون انقلاب ۱۳۵۷ ایران با آنچه اکنون پس از سه دهه در حال وقوع بود کاملاً ارتباط می‌یافت. به نظر می‌رسید این لحظات در قالب گونه‌ای از همان توصیف‌ناپذیری «فرد عصیانگر» که فوکو در تهران با آن مواجه شده بود معنا می‌یافتند، در قالب گونه‌ای از همان شور تحول‌آفرینی که او معنویت سیاسی^۱ می‌نامید و همان ابهام موجود در آینده خط‌سیر چنین قیام‌هایی که او را مجذوب انقلاب ایران نموده بود. بین رخداد‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱ و انقلاب ۵۷ ایران شباهت دیگری نیز وجود داشت. کارشناسان و پژوهشگران در تلاش بودند

1. political spirituality

فوران ناگهانی این موج اعتراضی را دریابند، دلایل آن را تحلیل کنند و به خواسته‌های توده‌های طغیانگر معنا بخشند تا این‌گونه این وقایع تاریخی را برای مخاطب جهانی خوانا سازند.

برخلاف انقلاب سی سال پیش در ایران، خیزش‌های عربی نه تنها خیابان‌ها و میدان‌های شهرهای بزرگ که عرصه جهانی مطبوعات و خبررسانی مجازی را نیز در بر گرفت، امری که به نحوی پارادوکسیکال هم به عنوان ابزاری مؤثر در اعلام و انتشار موجودیت جنبش عمل کرد و هم آن را دچار فقر گفتمانی نمود. گرچه جمعیت حاضر در خیابان‌ها یک صدا آن را حرکتی در راستای درخواست کرامت انسانی (الكرامة) و پایان نابرابری‌های اجتماعی و فساد اقتصادی (الكفایة) اعلام کرده بودند، اما، تنها چند هفته پس از شروع اعتراضات، گزارش‌های خبری و تحلیل‌های کارشناسی این جنبش را «بهار عربی» نام نهادند. برای اینکه بتوان پدیده‌ای را خوانا نمود، ناگزیر باید درون مجموعه‌ای از نقاط مرجع قابل تشخیص حرکت کرد. اطلاق عنوان «بهار عربی» به این خیزش‌ها آن‌ها را وارد جهانی نظری و مجموعه‌ای گفتمانی نمود با بیشینه‌ای ثبت شده و آینده‌ای معلوم.

در ایران، فوکو کوشید انقلاب را پدیده‌ای متعلق به تاریخ ببیند که در عین حال تاریخ را به چالش می‌کشد. در نظر او، کسانی که در خیابان‌های تهران راهپیمایی کردند سوژه‌هایی از تاریخ بودند که به پا خواستند تا تاریخ را سوژه کنش‌های انقلابی خود نمایند. او از خوانندگان خود می‌خواست ایرانیان را در آستانه امری بدیع ببینند، به جای دیدن آن‌ها به مثابه سوژه‌هایی متعلق به اقتدار گفتمانی جهانی ساکن بر ساخته از مفاهیم کهنه و فرسوده «تاریخ». در ایران فوکو کوشید انقلاب را، بدون بستن روزنه امکانات، بازشناساند، بدون آنکه حرکت انقلابی را تحت انقیاد منطق گریزناپذیری تاریخی درآورد.

«بهار عربی»، گفتمانی که در طی پنج سال شکل گرفت، هدفی کاملاً متضاد داشت: بستن روزنه امکانات و انقیاد خیزش‌ها در ضرورت‌های تاریخی. راهپیمایی‌های بزرگی که در محکومیت ترور نخست‌وزیر سابق لبنان، رفیق حریری، در فوریه ۲۰۰۵ رخ داد محافظه‌کاران و برخی از نویسندگان لیبرال و چپ را برآن داشت تا پروژه خاورمیانه جورج دابلیو. بوش را اقدامی خردمندانه قلمداد کنند. آن‌ها اعتراضات گسترده‌ای را که علیه نفوذ سوریه در لبنان در قالب «انقلاب سدر»^۱ صورت پذیرفت سرآغاز یک «بهار عربی» دیدند که نویدبخش به‌ثمر رسیدن سیاست بوش بود در صدور دموکراسی به سرزمین مستبدینی که با آمریکا سر سازگاری نداشتند. چارلز کراتهمر^۲، صاحب‌نظر مطبوعاتی محافظه‌کار، در سرمقاله‌ای خودستایانه اعتراضات بیروت را با جنبش‌های ۱۸۴۸ مقایسه کرد که «نویدبخش گسترش ایده آزادی در سراسر اروپا شدند». او مدعی شد «بهار عربی ۲۰۰۵ نقطه عطفی مشابه را در جهان عرب رقم خواهد زد».^۳ کراتهمر تنها کسی نبود که وقایع بیروت را وقوع یک بهار عربی خواند. مقالات زیادی در نشریاتی چون لوموند، ایندپندنت، اشپیکل، و فارین پالیسی به این پرداختند که «انقلاب سدر» ۲۰۰۵ به نحوی یادآور «بهار ملت‌ها»^۴ در اروپای ۱۸۴۸، بهار پراگ در ۱۹۶۸ یا اروپای شرقی ۱۹۸۹ بود. بهار عربی ۲۰۰۵ آن‌گونه که کارشناسان پیش‌بینی کرده بودند تحقق نیافت. ولی شورش‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱ به‌واقع در قالب یک «بهار» کامل شکوفا شد، هرچند با عمری کوتاه. اغلب تفاسیری که این جنبش‌ها را در قالب بهار تحلیل نمودند، خواه در ارجاع به پراگ ۱۹۶۸ یا به اروپای ۱۸۴۸، آن را به‌مثابه

1. Cedar Revolution

2. Charles Krauthammer

3. Spring Time of Nations

پیروزی لیبرالیسم و ظهور روشنگری در جهان عرب می‌دیدند. به قول آلن بدیو، «حکام ما و رسانه‌های ما یک تفسیر ساده از شورش‌های رخ داده در جهان عرب ارائه داده‌اند: آنچه در این شورش‌ها بیان شده را می‌توان اشتیاق به غرب نامید».^۴ چنین رویکردی نه تنها خواسته‌های متعدد و متفاوت معترضان را به یگانه اشتیاقی به غرب فرومی‌کاست که، مهم‌تر از آن، کسانی را که برای ساختن تاریخ قیام کرده بودند وادار می‌ساخت به تحقق منطق ذاتی تاریخ تن در دهند.

در ایران، توجه فوکو معطوف به مبارزه‌ای بود که یک ملت برای رسیدن دو هدف انجام می‌داد: یکی اطمینان از سهمیم بودن (در ساختن تاریخ) و دیگری خلق امکان نوعی خروج (از تاریخ محتوم). او عدم قطعیت موجود در جنبش انقلابی ایران را به چشم منبعی از خلاقیت و الهام می‌دید و نه نشانه بروز نیروی واپس‌گرایی که سرانجام داشت به جانب ترقی و پیشرفت گسیل می‌شد. قیام‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ را می‌شد در قالب خصلتی منحصربه‌فرد فهمید و خارج از الگوهای آشنای تحول انقلابی توسعه داد ولی اطلاق صفت «بهار عربی» خصلت منحصربه‌فرد این خیزش‌ها را از میان برد. گفتمان بهار عربی لیبرال‌ها و انقلابیون مصری را در خود بلعید و این عزم را از آن‌ها سلب کرد که معنا و اهمیت قیام خود را فارغ از بار تاریخی کلی و عام به بیان درآوردند. آن‌ها هرگونه انحراف از تعاریف متداول انقلاب را نشانه شکست و عدم مشروعیت برای جنبش خود تلقی می‌کردند. در این میان، پیروزی محمد مُرسی از اخوان المسلمین نیز حجت را بر آن‌ها تمام کرد و به سرعت به مصداقی از این باور بدل شد. از نظر لیبرال‌ها و بسیاری از فعالان چپ‌گرا، حتی پیش از آنکه نالایقی و

1. Alain Badiou